

اٹلچی بہ ی لر

جفایی چک میشم گورمہ وفانگی

من آنانگام چک میشم جور و جفانگی

گندنگ شاه ولده سوردنگ صفانگی

اٹلچی بہ ی لر گل میشر بالام نہ دئیرنگ

بہ ی اٹلچی لر گل میشر قیزیم نہ دئیرنگ

من وعده وئر میشم تائیددی ایله

شاه ولد اوله یدی آتا منان ئبله

دیلینک لال اولسون قری دیندیرمه منی

ئیدی ایل باش اولاقریب جان گله

کور اولانگ لال اولانگ قری دیندیرمه منی

یا لان سوز سالمیشلار یاریم دیلینه

یر سفر سالمیشام اوروم ائلینه

به نگار من دروغ گفته اند

سفری به ایل ارومیه نمودم

اؤزوم خیاط اولدوم بیچدیم داگلدیم

اطلس پارچه لردن اینچه بئلنه

لباسی دوختم و فوراً آمدم

از پارچه اطلس برای کمرباریکش

قوربان اولام قامتینه بیونا

سازی دو تونگ صنم گله او یونا

من قربان آن قامت و رقصیدنش

ساز بزنید تا صنم برقصد

ایخیلدیم قوزاندیم دوشدوم داگلدیم

بنده غریب شاه صنمینگ تویانا

افتادم و برخاستم و زمین خوردم و آمدم

من عاشق غریب برای عروسی صنم

وقتی اشعار غریب به اتمام رسید، همه مبهوت بر جای خود نشسته و منتظر وقایع بعدی شدند. فقط شاه صنم بود که تمام وجودش حرکت در آمده و سلول هایش یک به یک می رقصیدند. اما حجب و حیا مانع می شد که در حضور جمع خود را به عاشق غریب برساند.

عده ای باورشان نمی شد که گوینده و نوازنده اشعار خود عاشق غریب باشد و عده ای هم می گفتند: "غریب باید نشانه هایی از مولانا علی (ع) داشته باشد." چون عاشق را از گذشته دور بخوبی می شناختند و به نیت پاک و اعتقادات مذهبی او ایمان داشتند.

شاه ولد شرمنده از اعمال ننگین خود، مات و مبهوت در گوشه ای خزیده و در برابر غریب سخنی نداشت که بگوید. عاشق غریب میان سکوت حاضران دستور داد از خاکی که به فرمان امامش برداشته بود، کمی به چشم مادر و خواهرش بکشند و کمی هم به دیوانه اش بخوراند. پس بنا به خواست خداوند، هر سه بیمار شفا یافته، سلامت خود را بدست آوردند و برای آنها که در شناخت غریب شکی وجود داشت، تبدیل به یقین شد. صنم نتوانست تحمل کند. به ناچار خود را به غریب رساند و گفت:

عاشق گلدی^۱

عاشق گلدی محله میزه هئچ محل اسمه دی بیزه

سن کی بیزیم سویمیزنگ سن هارانینگ عاشقی یانگ

سرینگه دؤن دوگوم صنم صنم کی دئیر لر سنمیشینگ

دور دولانام سرینگه های های صنم کی دئیر لر سنمیشینگ

Shiraz-Beethoven.ir

۱- تصنیف عاشق گلدی مر بوط به زمانی از این داستان است که غریب و صنم از یکدیگر تعریف می کنند.

غریبینگ شاما گدمگ

♩ = 120

The image shows a musical score for a piece titled "Gharibing Shama Gadamg" by Gharib and Zam. The score is written in treble clef with a key signature of one sharp (F#) and a 7/8 time signature. The tempo is marked as ♩ = 120. The score consists of ten staves of music. The first staff begins with a circled '3' above the first measure. The second staff has a circled '3' above the eighth measure. The third staff has a circled '0' and 'tr' above the eighth measure. The fourth staff has a circled '0' and 'tr' above the eighth measure. The fifth staff has a circled '3' above the eighth measure. The sixth staff has a circled '0' and 'tr' above the eighth measure. The seventh staff has a circled '0' and 'tr' above the eighth measure. The eighth staff has a circled '0' and 'tr' above the eighth measure. The ninth staff has a circled '0' and 'tr' above the eighth measure. The tenth staff has a circled '0' and 'tr' above the eighth measure. The music features a mix of eighth and sixteenth notes, often beamed together, and includes trills (tr) and triplets (3).

فهرست

صفحه عنوان

۶	مقدمه.....
۷	ایل بزرگ قشقایی.....
۱۰	داستان غریب و صنم.....

قطعات

۳۵	اثلچی به ی لر.....
۳۸	بوزداغ.....
۴۱	سلام.....
۴۵	اویس.....
۴۸	عاشق گللی.....
۵۱	غربینگ شاما گدمگ (۱).....
۵۴	غربینگ شاما گدمگ (۲).....
۵۶	صنم تو یو.....
۵۹	واسونک یار گلای گل.....
۶۱	اوچی.....
۶۳	مارالاباخ.....
۶۵	هلی (۱).....
۶۸	قطعه شاد برنجکوبی.....
۷۲	هلی (۲).....
۷۴	هلله.....
۷۶	کور اغلو.....
۷۹	قطعه دو ضربی ساخته فرود گرگین پور.....

عاشق غریب جواب داد:

سبزی‌نگ تکین محرم اولور صنم که دئییه لر سنمشینگ

عاشقلرده محرم اولور گئوزهل کرم املور

رازدار مثل شما فقط صنم، و صنم که میگویند تو هستی

عاشقان رازدار باشند، زیباییان بخشنده باشند

Shiraz-Beethoven.ir

شاهزاده صنم گفت:

صنمی سوز قان‌دیرار، سن ها را نونگ عاشقی یانگ

کبابی کوز یان‌دیرار اوغلانی قیز یان‌دیرار

صنم را سخن راضی می کند، تو چگونه عاشقی هستی

کباب را آتش می سوزاند پسر را دختر خاکستر می کند

عاشق غریب گفت:

سن غریبی لاش ایلمه صنم کی دئییه لر سنمشنگ

بو سری فاش ائیهله مه گوزوم دولو یاش ایلمه

تو غریب را بی جان مکن، صنم که می گویند تو بوده ای

این سر را فاش مکن چشمانم پر از اشک مکن

وقتی این سخن بین آنها رد و بدل شد و غریب مقصود صنم را فهمید، سخت دل‌باخته او شد. شاهزاده که تیر را خوب نشانه رفته بود به او اجازه داد تا مرخص شود.

غریب پس از خروج از قصر در این اندیشه بود که چگونه ممکن است دختر حاکم تفلیس و صاحب آن همه شأن و شوکت، دل‌باخته نوازنده‌ای فقیر و بیچاره گردد، نه چنین امری محال است. اما چرا دختر از پشت پرده همه چیز را فاش ساخت؟ پس حتماً او مرا دوست می دارد... و با یکسری امیدهای دور و دراز بسوی کلبه فقیرانه خود رفت.

شاهزاده صنم یکی از گماشتگان خود را به بازار فرستاد که سه عدد خربزه، یکی نارس، یکی رسیده و سومی هم که تقریباً بر اثر رسیدن فاسد شده باشد، خریده بیاورد، گماشته امر شاهزاده را اجرا کرد و صنم هر سه خربزه را در یک سینی نهاد و کاردی روی آنها گذاشت و دستمالی ابریشمی بر سینی کشید و به خدمت پدرش فرستاد. شاه از کنیز پرسید: "این چیست؟" کنیز جواب داد: "این سینی را شاهزاده صنم خاتون بزرگوار به حضور شما فرستاده است." شاه دستور داد دستمال را برداشتند. نگاهی از روی تعجب نمود و